

کارکرد «خاصه» در منطق دو بخشی: نقدی بر فهم طوسی از متن ابن سینا^۱

مهدی عظیمی^۲

چکیده

ابن سینا در اشارات «بهترین خاصه» را آن می‌داند که در برگزیده همه افراد موضوع باشد، نفسی باشد، نه نسبی، و لازم باشد، نه مفارق؛ وی سودبخش‌ترین خاصه را برای تعریف آن می‌داند که افزون بر سه مورد مذکور تعلقش به موضوع، بدیهی باشد. از نظر خواجه طوسی خاصه را با دو نگاه می‌توان دید: یکی به خودی خود، دیگر از آن روی که در تعریف جای می‌گیرد. بهترین خاصه با نگاه نخست، دارای سه ویژگی نخست، و با نگاه دوم، دارای هر چهار ویژگی است. به نظر می‌رسد طوسی، سخن بوعلی را متناسب با جدل تفسیر کرده، در حالی که در ساختار منطق دو بخشی و با روش تحلیل سیستمی، تفسیر بهتری می‌توان پیش نهاد: خاصه، یکی از کلی‌های پنج‌گانه است که جملگی کارکرد زمینه‌سازی دارند و چنین اموری در منطق دو بخشی یا زمینه‌سازی یا زمینه‌ساز تعریف‌اند یا زمینه‌ساز استدلال؛ بنابراین خاصه در منطق دو بخشی در صورتی که زمینه‌ساز تعریف است، باید چهار ویژگی یادشده، و در صورتی که زمینه‌ساز استدلال است، باید سه ویژگی یادشده را داشته باشد. بدین سان، یکی از پیامدهای منطق‌نگاری دو بخشی و یکی از جنبه‌های استقلال منطق سینوی از منطق مشائی تبیین می‌شود.

واژگان کلیدی

خاصه، عرض خاص، کلی‌های پنج‌گانه، کلیات خمس، منطق دو بخشی، ابن سینا

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۳/۱۳؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۱۶

۲- استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه تهران

طرح مسئله

«خاصه» یکی از مفاهیم بنیادین منطق ارسطویی است و به عرضی گفته می‌شود که اختصاص به یک ماهیت دارد و بر ماهیت‌های دیگر حمل نمی‌شود. برخی از خاصه‌ها همه افراد ماهیت را در بر می‌گیرند و در واقع مساوی با ماهیت‌اند؛ مانند «خندان بالطبع» نسبت به «انسان»؛ و برخی اخص از ماهیت‌اند و تنها برخی از افراد ماهیت را شامل می‌شوند؛ مانند: «موسیقی‌دان» نسبت به «انسان». از سوی دیگر برخی از خاصه‌ها مطلق‌اند و برخی نسبی؛ مثلاً «خندان بالطبع» به نحو مطلق و بدون مقایسه، خاصه انسان است، اما «دوپای بالطبع» در مقایسه با جانداران چهارپا، خاصه «انسان» است و گرنه به‌خودی‌خود اختصاصی به انسان ندارد و شامل پرندگان نیز می‌شود. در واقع می‌توان گفت که خاصه نسبی حقیقتاً خاصه نیست. هم‌چنین برخی از خاصه‌ها لازم ماهیت‌اند و هرگز از آن جدا نمی‌شوند؛ مانند «خندان بالطبع» برای «انسان» و برخی از خاصه‌ها مفارق‌اند و از ماهیت جدا می‌شوند؛ مانند «خندان بالفعل» برای «انسان». افزون بر این، برخی از خاصه‌ها بدیهی‌اند، مانند «تعلق تدبیری به بدن» برای «نفس»؛ و برخی غیر بدیهی‌اند، مانند «معاد» نسبت به «نفس».

ابن سینا در منطق *اشارات* از «بهترین خاصه‌ها» و «سودبخش‌ترین‌شان در تعریف» سخن می‌گوید و بیان می‌دارد که اولی آن است که شامل همه افراد ماهیت، لازم و مطلق باشد؛ و دومی آن است که افزون بر این سه بدیهی نیز باشد. خواجه طوسی در شرح *اشارات* تفسیری از سخن شیخ به دست داده که مسئله‌آفرین به نظر می‌رسد؛ چرا که سیستم منطقی *اشارات* دوبخشی است و هر تفسیری برای عبارات منطقی آن، باید هماهنگ با این سیستم باشد. آیا تفسیر خواجه از سخن شیخ چنین است؟

طوسی و خطای راهبردی او در تفسیر کارکرد خاصه

ارسطو در جایگاه‌های بحث (102a, p18-23) خاصه را چنین تعریف می‌کند: «و اما «ویژگی» [= «خاصه»] آن است که هر چند «چه بود این بودن» یک چیز را هویدا نمی‌سازد، ولی با این همه تنها بر آن چیز تعلق می‌گیرد و بر آن چیز متقابلانه^۱ حمل می‌شود. برای نمونه ویژگی انسان این است که پذیرنده خواندن و نوشتن است؛ زیرا اگر موجودی انسان باشد، آنگاه پذیرنده خواندن و نوشتن خواهد بود، و اگر موجودی پذیرنده خواندن و نوشتن باشد، آنگاه انسان خواهد بود».

۱- به‌گونه‌ای که بتوان موضوع و محمول را به نحو کلی بر هم حمل کرد: «هر الف، ب است» و «هر ب، الف است».

به بیان روشن‌تر، خاصه چیزی است که اگرچه بر چیستی شیء دلالت نمی‌کند، بر آن شیء به‌نحو دوسویه حمل می‌شود. مثلاً «دانش‌پذیری»، چیستی «انسان» را نشان نمی‌دهد و نمی‌تواند پاسخگوی این پرسش باشد که «انسان چیست؟» اما تنها و تنها بر «انسان» حمل می‌شود، آن هم به گونه‌ای که می‌توان گفت هر انسانی دانش‌پذیر است و هر دانش‌پذیری انسان است.

ابن سینا تعریف ارسطو را چنین بازسازی می‌کند: «خاصه محمولی عَرَضِیست که تنها بر یک کلی یگانه حمل می‌شود» (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۹۰). این که تعریف ابن سینا چه برتری‌هایی بر تعریف ارسطو دارد، اکنون موضوع بحث ما نیست. موضوع بحث، عبارت بعدی ابن سینا است: «و بهترین خاصه‌ها آن است که نوع را در بر گیرد و به آن اختصاص داشته باشد، و لازم جدایی‌ناپذیر آن باشد. و سودبخش‌ترین‌شان در تعریف یک چیز به‌وسیله آن، آن [خاصه‌ای] است که آشکارا برای آن [چیز] موجود باشد» (همان، ص ۹۱).

فخرالدین رازی سخنی درباره این جمله بوعلی ندارد، ولی نصیرالدین طوسی، آن را چنین شرح می‌کند: «خاصه گاه تنها از آن روی که خاصه است، در نگریسته می‌شود و گاه از آن روی که در تعریف‌ها جای می‌گیرد در نگریسته می‌شود. خاصه‌ها، به هر یک از این دو نگرش، از جهت جودت و ردائت متفاوت‌اند. پس بهترین آن‌ها با نگاه نخست آن است که دربرگیرنده [همه] افراد موضوع باشد؛ مختص به آن باشد، نه در سنجش با غیر بلکه به‌سانِ مطلق؛ [و] لازم جدایی‌ناپذیر آن باشد. و با نگاه دوم آن است که افزون بر آن [سه ویژگی پیشین]، وجودش هم برای موضوع آشکار [و بدیهی] باشد، زیرا تعریف به امر پنهان ناکام است» (طوسی، ۱۳۸۳، ص ۹۱).

چکیده سخن طوسی این است که از نظر بوعلی، خاصه را از دو نگاه می‌توان دید:

۱- به‌خودی‌خود (فی‌نفسه).

۲- از آن روی که در تعریف جای می‌گیرد.

بهترین آن‌ها با نگاه نخست آن است که ویژگی‌های زیر را داشته باشد:

۱-۱- دربرگیرنده همه افراد موضوع باشد؛

۱-۲- نفسی باشد، نه نسبی (نک: بخش ۵)؛

۱-۳- لازم باشد، نه مفارق.

و با نگاه دوم، آن است که افزون بر این سه، تعلقش به موضوع، آشکار و بدیهی باشد؛ چرا که معرف پنهان و خفی نمی‌تواند مجهول‌تصوری را به ما بشناساند.

به نظر می‌رسد خواجه طوسی در تفسیر سخن بوعلی از راهبردی نادرست بهره گرفته است. او جمله بوعلی را بر پایه «کارکرد خاصه در جدل» تفسیر کرده است؛ در حالی که بر پایه «کارکرد خاصه

در منطق دویخشی» تفسیر بهتری از جمله ابن سینا می‌توان به دست داد.

ابن سینا کتاب *شفاء* را چنین توصیف می‌کند: «و اما این کتاب گسترده‌تر است و با شریکان ما، یعنی مشائیان، همیاری بیش‌تری دارد» (*ابن سینا، ۱۴۲۸ هـ ص ۱۰*). بنابراین منطق *شفاء* بیش از آن که نمایان‌گر منطق سینوی باشد، بازنمود منطق مشایی است. این در حالی است که *اشارات* و اسپین کتاب ابن سینا و دربرگیرنده دیدگاه‌های ویژه اوست. چنان که خود در پایان این کتاب می‌نویسد: «من در این اشاره‌ها، عصاره حقیقت را برای تو بیرون کشیده‌ام» (*همو، ۱۲۸۳، ج ۳، ص ۴۱۹*).

پس منطق *اشارات* به عکس منطق *شفاء* بیش از آن که بازنمود منطق مشایی باشد نمایان‌گر منطق سینوی است. منظور این نیست که ابن سینا در *اشارات*، منطقی یک‌سره مستقل از ارسطو و ارسطویان پدید آورده است، بلکه مراد این است که وی به هر روی در این کتاب نوآوری‌هایی دارد که در آثار ارسطو و ارسطویان سراغی از آن‌ها نمی‌توان یافت. همین نوآوری‌ها به ابن سینا در چارچوب گفتمان ارسطویی و نه بیرون از آن، استقلال و تشخیصی می‌بخشد که نباید از آن چشم پوشید.

اکنون شایسته است که پرسیده شود: آیا شرح منطق *اشارات* برپایه منطق *شفاء* می‌تواند راهبرد تفسیری درستی باشد؟ پاسخ این است که این راهبرد تا جایی که سبب درآمیختن منطق سینوی با منطق ارسطو یا منطق مشایی نشود، اشکالی ندارد؛ ولی همین که خاستگاه چنین التباسی شود، نادرست است و باید از آن پرهیز کرد. این درست همان خطایی است که طوسی در تفسیر جمله بوعلی مرتکب شده است. او جمله بوعلی در *اشارات* را برپایه جدل *شفاء* تفسیر کرده است. یک دسته از مواضع جدلی مواضع خاصه است که در آن خاصه را از دو جهت می‌نگرند: یکی این که «آیا تعریف به خاصه تعریف به اعراف است یا نه» (*همو، ۱۴۲۸ هـ ص ۲۰۷*) و دیگر این که «آیا خاصه به خودی خود خاصه است یا نه» (*همان، ص ۲۱۶*). طوسی بر همین پایه در شرح جمله بوعلی می‌گوید: «خاصه گاه تنها از آن روی که خاصه است درنگریسته می‌شود و گاه از آن روی که در تعریف‌ها جای می‌گیرد درنگریسته می‌شود» (*طوسی، ۱۳۸۳، ص ۹۱*).

ولی خواجه نصیر به این نکته توجه نکرده که این نگرش‌های دوگانه بر کارکرد خاصه در جدل استوار است و جمله بوعلی نمی‌تواند ناظر به کارکرد خاصه در جدل باشد؛ زیرا بافتاری که این جمله در آن ادا شده ارتباطی به جدل ندارد. از این گذشته، ابن سینا در منطق *اشارات*، که بازنمود راستین منطق سینوی است، جدل را کنار نهاده و این نشان می‌دهد که در منطق خاص او جدل جایی ندارد.^۱

۱- در مقاله «مواضع جدلی در منطق ابن سینا: از اصول مناظره تا مغالطات تعریف» (*عظیمی، ۱۳۹۲*) به اثبات رسیده که ابن سینا در منطق نوشته‌های غیر دویخشی خود، از جمله در منطق *اشارات*، کارکرد جدل را از فن راهبرد مناظره به آسیب‌شناسی منطق

به دیگر سخن آموزه جدل آموزه‌ای است از آن منطق ارسطویی نه منطق سینوی و اگر ابن سینا در *شفاء* به آموزه جدل می‌پردازد از آن روست که این کتاب بازنمود منطق ارسطو و مشایبان است، نه منطق خاص وی. بنابراین جمله بوعلی در منطق *اشارات* اگرچه با عبارات منطق *شفاء* شباهت ظاهری دارد، نباید بر پایه آن‌ها تفسیر شود؛ زیرا چنین تفسیری در واقع سبب درآمیختن منطق سینوی با منطق ارسطویی می‌شود.

ریشه خطای خواجه طوسی، کاربرد نادرست روش «تحلیل سیستمی» است. در این روش هر گزاره نه به تنهایی، بلکه چونان عضوی از یک مجموعه گزاره و بخشی از یک سامانه معرفی دیده، و معنا و کارکرد آن درون یک سیستم فهم می‌شود (*فرامرز قراملکی*، ۱۳۸۵، ص ۱۱۶). در نوشته‌های ابن سینا دست‌کم دو سامانه منطقی وجود دارد: منطق *نه‌بخشی* و منطق *دوبخشی*. نمی‌توان مدعی شد که این دو سامانه تمایزی ماهوی همچون تمایز مثلا منطق دوازده‌گانه و منطق چندارزشی دارند؛ اما می‌توان میان آن دو تفاوتی در حد - مثلاً - دو سیستم استنتاج طبیعی و اصل موضوعی را پذیرفت و همین تفاوت نیز به اندازه خود پیامدها و لوازم متفاوتی را به بار می‌آورد. گزاره مورد نظر در سیستم *دوبخشی* بیان شده، ولی خواجه طوسی آن را در سیستم *نه‌بخشی* تفسیر کرده و این یک خطای روشی است.

اکنون می‌توان پرسید که جمله بوعلی را چگونه و بر چه پایه‌ای باید تفسیر کرد؟ پاسخ این است که بر پایه منطق‌نگاری *دوبخشی*، که منطق *اشارات* بر تراز آن نگاشته شده، تفسیر بهتری از جمله ابن سینا می‌توان به دست داد:

الف - خاصه یکی از کلی‌های پنج‌گانه است.

ب - کلی‌های پنج‌گانه کارکرد زمینه‌سازی دارند.

پ - در منطق *دوبخشی* هر چیزی که کارکرد زمینه‌سازی دارد یا زمینه‌ساز تعریف است یا زمینه‌ساز *استدلال*؛

بنابراین، خاصه را از دو نگاه می‌توان درنگریست:

۱- از آن روی که به کار تعریف می‌آید.

۲- از آن روی که به کار *استدلال* می‌آید.

تعریف دگرگون کرده است. این بدان معناست که جدل در این منطق - نوشته کنار گذاشته نشده بلکه تغییر کاربری یافته است. با این همه منافاتی ندارد که بگوییم به هر روی در این منطق - نوشته *جدل بما هو جدل* جایگاهی ندارد و منظور از آن چه در این جا بیان شد، همین است.

از نگاه نخست باید چهار ویژگی یادشده و از نگاه دوم باید سه ویژگی یادشده را داشته باشد. مقدمه (الف) روشن است و نیازی به توضیح ندارد، ولی درباره مقدمه‌های (ب) و (پ) اندکی باید سخن گفت.

کارکرد زمینه‌سازی در کلی‌های پنج‌گانه

آموزه کلی‌های پنج‌گانه اگرچه در بُن به جایگاه‌های ارسطو و حتی به افلاطون بازمی‌گردد، سکه‌اش به نام فرفورئوس خورده است. او در کتابی که به *ایساگوگه* یا *ایساغوجی* نامیده شده است، به بررسی پنج محمول کلی (جنس، فصل، نوع، خاصه، و عرض عام) می‌پردازد که در سده‌های میانه *Quinque Voces* [«واژگان پنج‌گانه»/«پنج واژه»] (Barnes, 2006, xii) و در جهان اسلام «الفاظ خمس» و «کلیات خمس» نامیده شدند. امروزه در غرب این پنج را بیش‌تر با نام «حمل‌پذیرها»^۲ می‌شناسند.

فرفورئوس در آغاز کتابش خطاب به خریزائوریوس^۳، یکی از نمایندگان مجلس رُم که گفته می‌شود شاگرد فرفورئوس بوده و *ایساگوگه* به درخواست وی فراهم آمده است^۴، می‌نویسد: «خریزائوریوس! از آن‌رو که هم برای آموزش حمل‌ها [مقوله‌ها] ی ارسطو^۵ بایسته است که بدانی جنس چیست و فصل چیست و نوع چیست و خاصه چیست و عرض عام چیست، و هم برای ارائه تعریف، و روی‌هم‌رفته برای موضوع‌هایی در پیرامون تقسیم و اثبات - که مطالعه‌شان سودمند است - [دانستن آن‌ها بایسته است]، من تلاش خواهم کرد تا به منظور فراهم‌ساختن شرحی فشرده برای تو به کوتاهی و به شیوه یک درآمد، آن‌چه را که استادان می‌گویند، با پرهیز از پژوهش‌های ژرف‌تر و با هدف قراردادن بیانی ساده‌تر [و در همان حال] درخور بازگویم» (Porphyry, 2006, P.3).

چنان‌که مشاهده می‌شود فرفورئوس در این‌جا آشکارا می‌نویسد که کلی‌های پنج‌گانه مدخل و

۱- مارتا نیل احتمال می‌دهد که این نگره پیش از ارسطو در آکادمی افلاطون کشف شده بود؛ «زیرا ارسطو اصطلاحات کلیدی (خاصه، عرض عام، جنس، نوع، و فصل) را به‌گونه‌ای طرح می‌کند که [گویی] پیش‌تر شناخته‌شده بوده‌اند» (Kneale, 1978, P. 33). درباره تاریخ کلی‌های پنج‌گانه نک: عظیمی، ص ۶۸ به بعد؛ عظیمی-قراملکی.

2- Predicables

3- Chrysarios

۴- بارنز بسیاری از اوصاف خریزائوریوس را ساخته و پرداخته شارحان می‌داند (Barnes, 2006, P.24).

۵- بارنز می‌گوید که منظور فرفورئوس از «حمل‌های ارسطو» ده گونه حمل است که ارسطو آن‌ها را در کتاب *مقولات* متمایز کرده است (Barnes, 2006, P.28).

مقدمه‌ای ضروری یا سودمند برای مقولات، تعریف، تقسیم، و اثبات‌اند. از همین رو او این کتاب را «به شیوه یک درآمد»^۱ نوشته است. جان‌اتان بارنز در پیشگفتار ترجمه و شرح انگلیسی *ایساگوگه*، با درافکندن این پرسش که *ایساگوگه* درآمدی به چیست، به بررسی پاسخ‌های گوناگون می‌پردازد و می‌گوید که شارحان کهن یونانی مانند آمونیوس، آن را درآمدی به مقولات ارسطو شمرده‌اند، و بوئتیوس نیز در نخستین شرح خود بر *ایساگوگه* اظهار می‌کند که «درباره مدخل، یعنی مدخل مقولات ارسطو» بحث خواهد کرد، و در دومین شرحش می‌گوید: «فرفورئوس با این عنوان نشان می‌دهد که دارد درآمدی به مقولات ارسطو می‌نویسد». هم‌آوا با شروع کهن یونانی و لاتینی، جدیدترین ترجمه‌های اروپایی نیز *ایساگوگه* را درآمدی به مقولات شمرده‌اند: دو لیبرا^۲ برگردان فرانسوی خود را چنین نام نهاده است: «مدخل فرفورئوس بر مقولات ارسطو»^۳. وی در مقدمه این ترجمه می‌گوید که «ایساگوگه چیزی نیست جز درآمدی به مقولات». به همین سان برگردان‌های آلمانی آپلت^۴ و تسکل^۵ هم نام «درآمدی به مقولات»^۶ را در بردارند (Barnes, 2006, xiv). ژیلسون نیز آن را مقدمه‌ای معروف بر مقولات ارسطو می‌خواند (ژیلسون، ۱۳۸۰، ص ۱۳) و کوامی جیکی در نخستین سطر مقدمه خود بر تفسیر *ایساگوگی* ابن طیب می‌نویسد: «ایساگوگه فرفورئوس در حدود ۲۷۰ م. به‌عنوان درآمدی به مقولات ارسطو تألیف شد» (Gyekye, Kwame, 1979, xxv).

ایوانجلیو در مقاله «حمل‌پذیرهای ارسطو و *ایساگوگه* فرفورئوس» می‌گوید که راس، مودی، اُون، نیل، و وارن، به‌ترتیب، برآن‌اند که *ایساگوگه* مدخل جایگاه‌ها، مقولات، اُرگانون، منطق به‌سان کلی، و متافیزیک است (Evangelio, C., 1985, P.27). ایوانجلیو برپایه شواهد متنی مستقیم و نامستقیمی که پیش می‌نهد به دو نتیجه می‌رسد که اولی سلبی و دومی ایجابی است: ۱- *ایساگوگه* درآمدی به، یا

۱- در این عبارت واژه‌ای که فرفورئوس برای «درآمد» به‌کاربرده *είσαγωγή* است که *Isagoge* ترانوشت لاتین آن است. کم کم همین واژه چنان نام خاص برای کتاب فرفورئوس رواج یافت. بنابراین *ایساگوگه* نامی نیست که خود فرفورئوس بر کتابش نهاده باشد. بارنز بر آن است که ما باید میان دو پرسش جدایی افکنیم: الف - خود نویسنده و به پیروی از او، نسخه‌نویسان چه نامی را در آغاز یا پایان کتاب نگاشته‌اند؟ ب - نویسنده یا دیگران با چه نامی به کتاب اشاره می‌کرده‌اند؟ او می‌گوید پاسخ الف بیش‌تر این است: نمی‌دانیم؛ و پاسخ ب این‌که: با نام‌ها و عبارت‌های گوناگون مانند «درباره‌ی جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض عام»، «درباره واژه‌های پنج‌گانه» (Barnes, pp. xii-xiii, footnote).

2- De Libera

3- Introduction de Porphyre aux *Catégories* d'Aristotle

4- Apelt

5- Zekl

6- Einleitung in die Kategorien

شرحی بر یک رساله یا آموزه معین ارسطو (به‌ویژه آموزه حمل‌پذیرهای او) نیست؛ ۲- ایساگوگه مدخل فلسفه، به‌سان کلی است (Evangeliou, C., 1985, P.26-29).

بارنز نتیجه‌ی ایجابی سخن ایوانجلیو را با نقل قولی از الیاس اندکی تعدیل می‌کند. به گفته او الیاس می‌پذیرد که ایساگوگه به‌سان کلی برای فلسفه سودمند است، ولی به‌طور نامستقیم و تا آن‌جا که برای منطق سودمند است و منطق هم برای فلسفه؛ بنابراین چنان‌که الیاس می‌گوید، «رساله حاضر [یعنی ایساگوگه] مقدمه و مدخلی است برای منطق» - و بارنز هم می‌افزاید که حق با الیاس است. با وجود این بارنز نتیجه سلبی ایوانجلیو را یک‌سره می‌پذیرد و می‌گوید که ایساگوگه درآمدی به یک کتاب یا اثر خاص ارسطو نیست، بلکه درآمدی به پاره‌ای از نگره‌ها و آموزه‌های ارسطویی است. این آموزه‌ها عبارتند از مقوله‌ها، تعریف و به‌سان کلی موضوع‌هایی در پیرامون تقسیم و اثبات (Barnes, 2006, xv).

برپایه مطالب گفته شده دانسته شد که: الف) خاصه یکی از کلی‌های پنج‌گانه است؛ ب) کلی‌های پنج‌گانه کارکرد زمینه‌سازی دارند.

کلی‌های پنج‌گانه در منطق دابخشی

پس از درگذشت پیامبر(ص) و در پی گسترش قلمرو جهان اسلام به‌دست مسلمانان، سوریه و عراق که سکونتگاه مسیحیان سریانی‌زبان بود، نخستین سرزمین‌هایی بود که به تصرف آنها درآمد. مسیحیان ساکن این سرزمین‌ها، آموزه‌های یونانی موجود در اسکندریه و از جمله منطق ارسطویی را ترجمه کرده بودند (Rescher, 1964, P. 15). آنان ایساگوگه فرفوربوس را به آغاز آرگانون^۱ ارسطو، و خطابه و شعر را به پایان آن افزوده و به منطقی نه‌بخشی دست یافته بودند که مطبوع و متبوع مسلمانان افتاد (Ibid, P.17-18). ابن‌سینا نخستین منطقدان مسلمان است که در برابر شیوه منطق‌نگاری نه‌بخشی، شیوه منطق‌نگاری دابخشی را برمی‌نهد. مبنای نظری ابن‌سینا در پایه‌گذاری منطق دابخشی به کوتاهی این است که فکر حرکت از معلوم به مجهول است، و معلوم و مجهول هر دو یا تصورند یا تصدیق، پس فکر یا حرکت از معلوم‌های تصویری به مجهول‌های تصویری است (تعریف)، یا حرکت از معلوم‌های تصدیقی به مجهول‌های تصدیقی (استدلال). به دیگر سخن دوگانه است: تعریف و استدلال؛ و چون منطق، قانون فکر است پس منطق هم باید دوگانه باشد: منطق

۱- آرگانون خود مجموعه‌ای است از شش کتاب جداگانه‌ی ارسطو به نام‌های مقوله‌ها، در پیرامون گزارش، آناکاویک نخست، آناکاویک دوم، جایگاه‌های بحث، و در پیرامون ابطال‌های سوفیستی که در دوره بیزانس گردآوری و سامان‌دهی شده است.

تعریف و منطق استدلال. وی منطق اشارات را به همین شیوه دوبخشی نگاشته است: «و چون مجهول در برابر معلوم است، پس همان گونه که شیء گاه به تصور ساده معلوم است و گاه به تصویری با تصدیق، به همین سان شیء گاه از راه تصور مجهول است [...] و گاه از جهت تصدیق [...] پس پویش پژوهشی ما در دانش‌ها و مانند آن‌ها یا به سوی تصویری جهت‌گیری می‌شود که می‌خواهیم [در ذهن] حاصل شود، یا به سوی تصدیقی که می‌خواهیم [در ذهن] حاصل شود و عادت بر این جاری شده است که آن چیز رساننده به تصور مطلوب «قول شارح» نامیده شود که برخی از آن «حد» است و برخی «رسم»، و آن چیز رساننده به تصدیق مطلوب «حجت» نامیده شود که برخی از آن قیاس است و برخی استقرا و مانند آن [...]». بنابراین نهایت کار منطقدان، این است که مبادی قول شارح و چگونگی ترکیب آن را، حد باشد یا جز آن، بشناسد و مبادی حجت و چگونگی ترکیب آن را، قیاس باشد یا جز آن، بشناسد» (ابن سینا، ۱۳۸۳، ص ۲۳-۲۷).

افزون بر این ابن سینا مقولات را هم از این سامانه جدید کنار گذاشت؛ زیرا بر آن بود که نظریه مقولات، بیش از آن که منطقی باشد، متافیزیکی است (همان، ج ۱، ص ۸۱-۸۲). بحث تقسیم هم در منطق اشارات به صورت یک آموزه مستقل مطرح نشده است.

همانطور که گفته شد کلی‌های پنج‌گانه نقش زمینه‌سازی دارد. این زمینه‌سازی در بافتار فروریوسی‌اش برای مقولات، تعریف، تقسیم، و استدلال در نظر گرفته شده بود؛ ولی در منطق دوبخشی ابن سینا که مقولات و تقسیم کنار گذاشته شده، کلی‌های پنج‌گانه، و از آن میان خاصه، تنها برای تعریف و استدلال زمینه‌سازی می‌کنند. با این توضیح به نظر می‌رسد که مقدمه (پ) نیز روشن می‌شود. اکنون باید ببینیم خاصه برای این که زمینه‌ساز تعریف باشد چه ویژگی‌هایی لازم دارد و برای این که زمینه‌ساز استدلال باشد، از چه صفاتی باید برخوردار باشد.

کارکرد خاصه در منطق استدلال

بوعلی بر آن است که خاصه برای این که به کار منطق استدلال بیاید، باید سه ویژگی داشته باشد:

۱- دربرگیرنده همه افراد موضوع باشد؛

۲- نفسی و غیرنسبی باشد؛

۳- لازم باشد.

اکنون این پرسش پیش می‌آید که این سه ویژگی چگونه خاصه را برای استدلال کارآمد می‌سازد. در پاسخ باید گفت که این سه ویژگی سبب شکل‌گیری گزاره کلی، دائم/ضروری می‌شوند که بهترین گزاره برای استدلال است. ویژگی ۱ آشکارا ضامن کلیت گزاره‌ای است که از حمل خاصه بر موضوع

به دست می‌آید. ویژگی ۲ سبب کلیت گزاره‌ای است که از حمل موضوع بر خاصه فراهم می‌شود؛ زیرا اگر خاصه نفسی نباشد، یا نسبی است یا موقت، و خاصه‌های نسبی و موقت در واقع عرض عام هستند و روشن است که از حمل موضوع بر عرض عام نمی‌توان گزاره‌ای کلی به دست آورد. برای روشن‌تر شدن این نکته باید اندکی درباره خاصه نسبی و موقت سخن گفت. این تقسیم در بُن به ارسطو بازمی‌گردد: «برای نمونه «خوایدن» را [هیچ کس] ویژگی^۱ انسان نمی‌گوید، حتی اگر چنان رخ دهد که در زمان معینی «خوایدن» تنها به انسان تعلق بگیرد؛ از این رو اگر تعینی از چنین گونه‌ها، ویژگی گفته شود، نه به سان مطلق بلکه به هنگامی یا در رابطه‌ای معین ویژگی گفته خواهد شد؛ زیرا «در سوی راست بودن» به هنگامی ویژگی است؛ و «دوپا بودن» در رابطه‌ای معین رخ می‌دهد که ویژگی گفته شود، برای نمونه برای انسان در رابطه با اسب یا سگ» (102a23-30). «ولی از این دو تعریف هویدا است که هیچ چیز باز نتواند داشت که عرض^۲ گاه و در رابطه با وضع به ویژگی تکوین یابد؛ برای نمونه «نشسته بودن» که یک عرض است، هنگامی که تنها یک شخص نشسته باشد، یک ویژگی موقت خواهد بود؛ ولی اگر او تنها کسی نباشد که نشسته است، باز هم در رابطه با کسانی که نشسته‌اند، ویژگی خواهد بود. بر این پایه هیچ چیز باز نتواند داشت که عرض خواه به سان نسبی، خواه به سان موقت، ویژگی شود؛ ولی عرض به سان مطلق ویژگی نخواهد بود» (102b21-27)

چنان که ارسطو می‌گوید اگر انسان را با اسب و دیگر چارپایان بسنجیم، «دوپا» خاصه اوست؛ ولی به‌خودی‌خود و به‌سان مطلق عرض عام انسان است، چون پرندگان را هم در بر می‌گیرد. از این رو، اگر خاصه نسبی باشد، نمی‌توان موضوع را بر آن حمل کلی کرد و برای نمونه گفت: «هر دوپا، انسان است». همچنین اگر به فرض در زمان معینی هیچ جاندار دوپایی جز انسان وجود نداشته باشد، آن گاه «دوپا» در آن زمان معین، خاصه انسان است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت: «در زمان t ، هر دوپا انسان است». ولی به‌سان مطلق و بی قید زمان t عرض عام انسان است؛ از این رو نمی‌توان گفت: «هر دوپا، انسان است». اکنون اگر خاصه نفسی باشد، نه نسبی و موقت، آن گاه جز در موضوع یافت نمی‌شود، به‌گونه‌ای که موضوع را می‌توان بر آن حمل کلی کرد. بنابراین ویژگی ۲ سبب پیدایش گزاره‌ای کلی است که در آن موضوع بر خاصه حمل می‌شود.

اما ویژگی ۳ مایه دوام یا ضرورت گزاره‌ای است که از حمل خاصه بر موضوع به دست می‌آید؛

۱- خاصه

۲- عرض عام

زیرا هنگامی خاصه، لازم موضوع است که معلول آن باشد (خواه در قلمرو وجود خارجی، خواه در ساحت وجود ذهنی)؛ بنابراین با وجود موضوع، وجود خاصه هم ضروری خواهد بود و گزاره‌ای که از حمل خاصه بر موضوع به دست می‌آید، ضروری است یا وجود این، حتی اگر این گزاره ضروری نباشد، در دوام آن تردیدی نیست؛ زیرا اگر ثبوت خاصه برای موضوع دائم نباشد، آن گاه دست‌کم در یک زمان از آن سلب می‌شود و اگر دست‌کم در یک زمان از آن سلب شود، دیگر لازم آن نخواهد بود. پس ویژگی ۳ ضامن ضرورت یا دست‌کم دوام گزاره یادشده است. در این جا باید یادآور شد که بیش‌تر منطق‌دانان پیش از ابن سینا در گزاره‌های کلی میان ضرورت و دوام فرقی ننهادند. از دیدگاه آنان حکم کلی دائم جز در ماده ضرورت، امکان‌پذیر نیست. طوسی در این باره می‌گوید: «و متقدمان اهل این صنعت به اعتبار فرق میان دایم و ضروری التفات نکرده‌اند و متأخران گفته‌اند بر منطقی واجب بود احکام هر یکی علی حده بیان کردن، و اگر چه شاید فی نفس الامر هر دو در دلالت متساوی باشند» (طوسی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۵).

کارکرد خاصه در منطق تعریف

ابن سینا بر آن است که خاصه برای این که به کار منطق تعریف بیاید، افزون بر سه ویژگی بالا باید یک ویژگی چهارم هم داشته باشد: تعلقش به موضوع آشکار و بدیهی باشد. اینک می‌توان پرسید که این چهار ویژگی چگونه خاصه را برای تعریف کارآمد می‌سازند. پاسخ این است که ویژگی‌های ۱ و ۳ به تعریف، جامعیت و ویژگی ۲ به آن مانعیت می‌بخشد. اما ویژگی ۴ سبب می‌شود که ذهن بتواند از شناخت خاصه به شناخت موضوع آن انتقال یابد. نشانه جامعیت تعریف این است که بتوان آن را بر معرف حمل کلی کرد. اکنون اگر خاصه ویژگی ۱ را داشته باشد، می‌توان آن را بر موضوعش حمل کلی کرد، و از این رهگذر دانسته می‌شود که چنین خاصه‌ای اگر قرار باشد موضوع خود را تعریف کند، تعریفی جامع خواهد بود. برای این که تعریف مانع باشد، لازم است معرف، اعم از تعریف نباشد و خاصه در صورتی اعم از موضوع خود خواهد بود که نسبی یا موقت باشد؛ زیرا چنان که گفته شد چنین خاصه‌هایی در واقع عرض عام‌اند. از این رو ویژگی ۲ سبب می‌شود که خاصه، اعم از موضوع خود نباشد و بدین‌سان شایستگی آن را بیابد که موضوع خود را تعریف کند. نیز تعریف نباید از معرف اخص باشد؛ زیرا اخص بودن تعریف، جامعیت آن را از میان می‌برد. خاصه در صورتی اخص از موضوع خود خواهد بود که لازم آن نباشد، بلکه مفارق و جدایی‌پذیر باشد؛ زیرا اخص بودن خاصه از موضوع به این معنا است که دست‌کم یک بار یا یک زمان موضوع بدون

خاصه وجود یابد و این در صورتی رخ می‌دهد که خاصه مفارق باشد؛ بنابراین ویژگی ۳ سبب می‌شود خاصه، اگر بنا باشد موضوع خود را تعریف کند، اخص از آن نباشد و همه افراد آن را دربرگیرد. ارسطو در توضیح ویژگی ۴ در جایگاه‌های بحث می‌گوید: «خاصه باید شناخته‌تر از موضوع باشد؛ زیرا از بهر شناخت (چیز) است که ما ویژگی^۱ را برقرار می‌کنیم؛ پس ویژگی باید به‌وسیله حدهای^۲ شناخته‌تر (از آن چیز) فرا داده شود؛ زیرا بدین شیوه است که (موضوع آن) بسنده‌تر فهمیده خواهد شد. برای نمونه همانا آن کس که ویژگی آتش را «همانندترین چیز با روان» برنهاده باشد، چیزی ناشناخته‌تر از آتش، یعنی «روان» را به‌کار می‌گیرد» (129b3-11). سپس می‌افزاید: «نه تنها بایسته است که ویژگی از خود چیز شناخته شده‌تر باشد، بلکه ویژگی ای که به چیز گفت‌وگوشونده^۳ تعلق می‌گیرد، نیز باید شناخته شده‌تر باشد؛ زیرا آن کس که نداند که آیا ویژگی به موضوع تعلق می‌گیرد، همچنین نخواهد شناخت که آیا تنها بدان موضوع تعلق می‌گیرد» (129b14-18).

چنان‌که از عبارات ارسطو برمی‌آید در مقام تعریف از طریق خاصه، موضوع آن (یعنی مخصوص به) شناسایی می‌شود. در این صورت خاصه باید دارای دو صفت باشد: نخست، این که اگر بسیط است خودش و اگر مرکب است اجزایش اعراف و شناخته‌تر از موضوع باشند، وگرنه یا هم‌تراز با موضوع خواهند بود یا ناشناخته‌تر. در حالت نخست مغالطه تعریف به مساوی، و در حالت دوم مغالطه تعریف به اخفی رخ خواهد داد. دوم این که تعلق خاصه به موضوع، یعنی حملش بر آن، باید بدیهی باشد؛ زیرا خاصه در مقام تعریف قرار است که ذهن را به موضوعش رهنمون شود و اگر حملش بر موضوع بدیهی نباشد، نمی‌تواند چنین نقشی ایفا کند.

نتیجه‌گیری

ابن‌سینا در منطق/اشارات می‌نویسد: «و بهترین خاصه‌ها آن است که نوع را در برگیرد و به آن اختصاص داشته باشد، و لازم جدایی‌ناپذیر آن باشد و سودبخش‌ترین‌شان در تعریف یک چیز به‌وسیله آن، آن [خاصه‌ای] است که آشکارا برای آن [چیز] موجود باشد». طوسی این سخن را چنین تفسیر می‌کند که خاصه را از دو نگاه می‌توان دید: یکی به‌خودی‌خود (فی‌نفسه)، و دیگری از آن روی که در تعریف جای می‌گیرد؛ و بهترین آن‌ها با نگاه نخست آن است که سه ویژگی داشته باشد:

۱- خاصه

۲- terms، در این‌جا یعنی اجزای سازنده خاصه

۳- مورد بحث

۱- دربرگیرنده همه افراد موضوع باشد.

۲- نفسی باشد، نه نسبی.

۳- لازم باشد، نه مفارق.

و با نگاه دوم، آن است که افزون بر این سه، ویژگی چهارمی هم داشته باشد:

۴- تعلقش به موضوع آشکار و بدیهی باشد.

چراکه معرف پنهان و خفی نمی‌تواند مجهول تصوری را به ما بشناساند. در این جستار نشان داده شد که طوسی در تفسیر سخن بوعلی از راهبردی نادرست بهره گرفته؛ چراکه آن را برپایه آموزه ارسطویی «جدل» تفسیر کرده است؛ در حالی که ابن‌سینا آن سخن را در منطق اشارات گفته، منطقی که از یک سو دوبخشی است و از سوی دیگر فاقد آموزه جدل. همچنین روشن شد که برپایه «کارکرد خاصه در منطق دوبخشی» تفسیر بهتری از جمله ابن‌سینا می‌توان به دست داد. برپایه تفسیر جدید:

الف - خاصه یکی از کلی‌های پنج‌گانه است.

ب - کلی‌های پنج‌گانه کارکرد زمینه‌سازی دارند.

ج - در منطق دوبخشی هرچیزی که کارکرد زمینه‌سازی دارد، یا زمینه‌ساز تعریف است یا زمینه‌ساز استدلال؛

بنابراین، خاصه را از دو نگاه می‌توان درنگریست:

یکم - از آن رو که به‌کار تعریف می‌آید.

دوم - از آن رو که به کار استدلال می‌آید.

از نگاه نخست باید چهار ویژگی یادشده و از نگاه دوم باید سه ویژگی یادشده را داشته باشد. ویژگی‌های ۱ و ۳، پدیدآورنده تعریف جامع، ویژگی ۲، شکل‌دهنده تعریف مانع و ویژگی ۴ سبب می‌شود که ذهن بتواند از شناخت خاصه به شناخت موضوع آن انتقال یابد. ویژگی‌های ۱-۳، هم موجب شکل‌گیری گزاره کلی و دائم / ضروری می‌شوند که بهترین گزاره برای استدلال است.

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- ✓ ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳)، **الاشارات و التنبيهات**، مع الشرح لنصيرالدين الطوسي و شرح الشرح لقطب الدين الرازی، قم، نشر البلاغه
- ✓ _____ (۱۴۲۸هـ)، **الشفاء: المنطق، المدخل**، تصدير الدكتور طه حسين باشا، مراجعة الدكتور ابراهيم مذكور، تحقيق الأب قنواتي، محمود الخضيرى، فؤاد الإهوانى، قم، منشورات ذوى القربى
- ✓ _____ (۱۴۲۸هـ)، **الشفاء: المنطق، المقولات**، راجعه و قدّم له الدكتور ابراهيم مذكور، تحقيق الأب قنواتي، محمود محمد الخضيرى، أحمد فؤاد الإهوانى، سعيد زايد، قم: منشورات ذوى القربى
- ✓ ارسطو (۱۳۷۸)، **منطق ارسطو (أرگانون)**، ترجمه ميرشمس الدين اديب سلطاني، تهران، انتشارات نگاه
- ✓ ژيلسون، اتين (۱۳۸۰)، **نقد تفکر فلسفی غرب**، ترجمه احمد احمدى، تهران، سمت
- ✓ طوسى، نصيرالدين (۱۳۷۶)، **أساس الإقتباس**، به تصحيح مدرس رضوى، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ✓ _____ (۱۳۸۳)، **حل مشكلات الاشارات**
- ✓ عظيمى، مهدى (۱۳۹۱)، **دگرديسى مدخل فرفورىوس در منطق دوره اسلامى**، رساله دكتورى، دانشكده الهيات دانشگاه تهران
- ✓ _____ (۱۳۹۲)، **«مواضع جدلى در منطق ابن سينا: از اصول مناظره تا مغالطات تعريف»**، منطق پژوهى، سال ۴، شماره ۲، ص ۱۱۳-۱۴۲
- ✓ عظيمى، مهدى، و احد فرامرز قراملكى (۱۳۹۱)، **«تاريخ تحول كليات خمس: ارسطو، فرفورىوس، فارابى، ابن سينا»**، فلسفه و كلام اسلامى، دوفصلنامه علمى-پژوهشى دانشكده الهيات دانشگاه تهران، سال ۴۵، شماره ۱، بهار و تابستان، ص ۸۷-۱۲۱
- ✓ فرامرز قراملكى، احد (۱۳۸۵)، **اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی**، قم، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم

منابع انگلیسی

- ✓ Barnes (2006), Porphyry
- ✓ Evangeliou, C.(1985), “**Aristotle’s Doctrine of Predicables and Porphyry’s *Isagoge*,**” *Journal of the History of Philosophy*, Volume 23, Number 1, January, P. 15-34
- ✓ Gyekye, Kwame (1979), *Ibn al-Tayyib’s Commentary on Porphyry’s *Eisagoge**, New York: State University of New York
- ✓ Kneale, W. & Kneale, M. (1978), *Development of Logic*, Oxford: Clarendon Press
- ✓ Porphyry (2006), *Introduction*, translated with a commentary by Jonathan Barnes, Oxford: Clarendon Press
- ✓ Rescher (1964), N. *The Development of Arabic Logic*, Pittsburgh: University of Pittsburgh Press

This document was created with Win2PDF available at <http://www.daneprairie.com>.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.